

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در باره تعریف حق

عرض کردیم سه تا مصطلحی که آقایان متأخر ما متعرضش شدند. بحث حق و حکم و ملک. فرق بین به اصطلاح اینها چیست.
و گفتیم برای توضیح مطلب طبق قاعده خودمان کمی از عبارات را بخوانیم. مرحوم آقای خویی را به عنوان اساس خواندیم که ایشان
به نظرشان حق و حکم هیچ فرقی ندارد. حق و ملک. معذرت می خواهم. نه، حق و حکم و ملک، ملک که فرق می کند. حق و حکم
هیچ فرقی ندارد. این که گفتند مثلاً جواز در باب هبه جواز حکمی است و حق فسخ مثلاً جواز حقی است، و حق قابل اسقاط است،
حکم قابل اسقاط نیست، ایشان می فرمایند نه، این فرق نیست. این به تعبد است، هر دو حکم هستند. یک حکمی است که شارع کرده،
آثار یکی این است و آثار یکی آن است. و الا هیچ فرقی بین حق و حکم وجود ندارد.

این خلاصه مطلبی که ایشان آقای خویی فرمودند.

مرحوم نائینی را هم متعرض کلمات مرحوم نائینی شدیم. مرحوم نائینی از کسانی است که اصلاً می گویند سنخش فرق می کند. اصلاً
سنخ حق با حکم فرق می کند. ما از این طرف و آن طرف.

یک مطلبی را در بحث دیروز روز گذشته، به مناسبتی حالا از بحث کمی خارج شدیم، در بحث عقود رضائی و عقد رضائی و عقد
شکلی. عقد شکلی عرض کردیم عقدی است که دارای شکل معینی است، اگر خارج از آن چارچوب بشود باطل است. اما عقد رضایی
تابع رضای طرفین است. تراضی طرفین با هم رضا ... و این عبارت را هم خواندیم که دنیا فعلاً بیشتر رو به عقد رضایی دارد می رود.
یعنی سعی می کند شکلها را بردارد. دو طرف هر چه با همدیگر توافق کردند، تراضی کردند، به آن عمل بکنند.

ما عرض کردیم آن که ما از لسان ادله در می آوریم، خودم را عرض کردم چون این تعبیر علمای ما ندارند. ظاهراً در مجموعه روایاتی که ما از آن استظهار می کنیم، دو نحوه عقد رضائی در این شریعت حساب شده. چون آن بحث آن روز عرض کردم توضیح بدهم. یکی رضائی باشد که در ضمن یک عقد شکلی است. این را هم قبول، یعنی برای اینکه شما نکات خاص شخصی دارید، می توانید این نکات خاص شخصی را در ضمن یک عقد شکلی بیاورید. این نکات خاص شخصی اسمش در روایات ما شرط است. شرط، عبارت از یک نکات خاص رضایی است که شما در ضمن یک عقد شکلی می آورید.

در ضمن عقد اجاره، در ضمن عقد بیع، این یک قسمش است.

یک قسم دیگر اصلاً عقدی که خودش رضائی است. پس دو قسم شد؛ این خیلی لطیف است. چون این غریبی ها اصطلاحات خاصی دارند. ما هم مجبوریم الان وقتی صحبت می کنیم اصطلاحات اینها را به کار ببریم، یعنی بگوییم. پس ما در باب رضائی دو طرح داریم نه یک طرح. یک طرح آنچه که مورد نظر شماست، آن خصوصیات را در نظر بگیرید در ضمن یک عقد شکلی. عقد شکلی باشد، این اضافات بشود. این را آمدم اسمش را گذاشتیم به اصطلاح شروط.

چون رضاعی است خواهی نخواهی دیگر شکل ندارد. گاهی هم نه، اصلاً عقد خودش رضائی است، نه اینکه در ضمن. اصلاً کل عقد دیگر رضائی است، شکل ندارد. این را اسمش را گذاشتیم صلح. پس صلح یک عقدی است که خودش رضائی است. شروط یک خصوصیتی هستند که در ضمن عقد شکلی می روند. اما نکته هر دو یکی است و آن تراضی طرفین.

س: یعنی صلح شکل ندارد؟

ج: شکل ندارد نه. دقت کردید؟ صلح تراضی طرفین است. و لذا معلوم شده گاهی اوقات صلح نتیجه اش بیع است، گاهی اوقات صلح نتیجه اش مثلاً اجاره است، گاهی اوقات صلح نتیجه اش مثلاً عاریه است من باب مثال. صالحتک گاهی اوقات صلح نتیجه اش ابراء است، ابراء ذمه است. به مقداری که طرفین به قول مرحوم نائینی هم خواندیم. در باب صلح انشاء مصالح است. خوب دقت بکنید. انشاء یعنی عقد.

چون دو رأی اساسی بین علمای اسلام در باب صلح وجود دارد؛ یک ردی این است که صلح تابع نتیجه‌ای است که از آن می‌آید. اگر نتیجه‌اش نقل عین شد صلح می‌شود بیع. اگر نتیجه‌اش نقل منافع شد صلح می‌شود اجاره. این قول اول.

قول دوم که نه، صلح عقد مستقل، انشاء مستقلی است. لکن مفاد این انشاء تصالح است، تسالم است. حالا ما به جای تصالح و تسالم تراضی می‌گذاریم. اسم صلح را می‌گذاریم، چون این من آن روز اشاره‌ای کردیم این را تکمیل، چون این قابل، یعنی برای غرب ما می‌توانیم صحبت بکنیم چون آنها الان عقد رضائی دارند. معلوم شد در شریعت ما دو تا هست. البته در شریعت روی تفسیر شیعه؛ چون در بحث شروط و در بحث صلح، در هر دو اختلاف است. پس ما دو نحو در واقع تراضی داریم. عقد رضائی یکی یک نحوه تراضی پیدا می‌شود در ضمن یک عقد شکلی. و این نکته‌اش تراضی است، رضا است. یکی یک عقدی خودش اصلاً تراضی است. اصلاً عقد دیگر شکل ندارد. خوب دقت بکنید.

س: وقتی صیغه خاص دارد

ج: نه صیغه‌اش هم لذا صیغه خاص نباید داشته باشد. مقدار تراضی.

آن بحث ابراز است، ابراز اراده. آن ابراز اراده در کلیه عقود بحث خاص خودش است. آن وقت نکته دقت بکنید، نمی‌دانم نکته فنی‌اش را خودتان منتقل شدید یا نه؟ نکته فنی این است که هم در شروط و هم در صلح، چون رضائی است، طبیعتاً تقید به شکل ندارد. چون رضائی است، اجاره تقید به شکل دارد، بیع تقید به شکل دارد، نکاح تقید به شکل دارد. این چون رضائی است، شروط چون رضائی هستند، صلح چون رضائی است طبیعتاً تقید به شکل ندارد. شکل معین نمی‌گیرد.

پس آیا نتیجه‌اش این است که واقعا هیچ قید ندارد؟ سوال؟ چون تقید به شکل که نداشت. کاملاً دست دو طرف باز است، هم در شروط هم در صلح؟ جواب: چون شکل ندارد، آمدند چه کار کردند، در روایات ما تأکید دیگری پیش آمده است. درست است شکل ندارد اما باید در زیر چارچوب قانون قرار بگیرد، از قانون رد نشود. خوب دقت کنید. چون شکل ندارد، پس نمی‌آییم شکل برایش قرار بدهیم اما نمی‌توانیم دستش را هم باز کنیم برود بالای قانون. باید زیر قانون باشد.

این تراضی حدش مخالفت قانون نیست. صلح نتیجه اش بیع است. اما بیاید بگویید صالحتک با شما این شراب را به این قدر. این نمی شود چون شراب قانون منعش کرد. پس این عقود رضائی یک تحدید دارند، نه تحدید به شکل، نه محدودیت به شکل. محدودیت به اینکه بالای قانون قرار نگیرند.

س: خود شکل یعنی قانون دیگر

ج: نه قانون شکل می دهد. آن لذا باید زیر شکل باشد. این خیلی نکته...

و لذا من چون آن روز عرض کردیم نداریم احل الله البیع الا بیعا احل حراما؛ اما داریم المومنون عند شروطهم الا شرطا احل حراما او حرم حلالا؛ خیلی لطیف است این نکته. الصلح جایز بین المسلمین الا صلحا احل حراما، این دو نکته، احل حراما و حرم حلالا در این دو تا آمده؛ چون هر دو رضائی هستند. یعنی هر دویشان شکل ندارند، دست طرفین قرارداد باز است. اما این دست تا اینجا باز نیست که از قانون رد بشود. الصلح جایز بین المسلمین، این دو تا در یک جهت مشترکند، هر دو رضائی هستند. فقط فرقی که این است که صلح خودش عقد است، شرط در ضمن عقد است. در ضمن یک عقد شکلی. اصلا شرط یک نوع، روشن شد تحلیل قانونی؟ شرط و لذا عرض می کنم این اصطلاحات را یاد بگیرید چون اگر بخواهید با غربی ها صحبت کنید، باید به زبان خودشان. گفت من تعلم لغت قوما امن شرمهم؛ با همان لغت خودشان باید اصطلاح خودشان را یاد بگیرید.

پس ما می توانیم این طور بگوییم شما عقود رضائی گذاشتید. ما در حقیقت مسئله رضا را به دو قسم تقسیم کردیم.

س: استاد صلح همه جا که نمی شود جایی که گیر قانونی باشد صلح را قرار می دهند.

ج: نه حتی گیر قانونی نباشد، می خواهد کتاب را فروختم می گوید که صالحتک این کتاب، اشکال ندارد که

س: خب چه کاری است، همان بیع است

ج: خب نه، می خواهد محدودیت نداشته باشد. یا مثلا می خواهد خیار مجلس نداشته باشد، برای اینکه خیار مجلس در صلح نمی آید.

شکلی اصلا چرا شکلی گفتند؟ چون شکل معین است، آثار معین است. این می خواهد از آن آثار فرار کند. شکل ندارد. می گوید خیلی خب شکل ندارد، شما با تراضی خودتان، اما این باز هم باز نیست. نمی شود که باز باشد بیاید قانون را دور بزنند. بگویند صالحتک هذا الخمر. چون شارع گفته نقل و انتقال خمر درست نیست، صالحتک هذا الخمر هم نمی شود. دقت کردید؟

یا بگویند بعثتک هذا الكتاب بشرط اینکه مثلا یک جام شراب بخوری، آن هم نمی شود. رضائی که در شروط هست، و رضائی که در عقد صلح هست، هر دو یک محدودیت قانونی دارند. محدودیت به لحاظ شکل ندارد. محدودیت شکل ندارند. اما محدودیت قانونی دارند. و فکر می کنم این مطلب عقلایی باشد احتمالا اگر غربی ها بگویند از ما گرفتند، از همین شیعه گرفتند.

این تفسیری که ما ارائه می دهیم از کلمات اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین برای عقود. شکل عقود را شکلی و عقود رضائی. پس عقود رضائی را قبول می کنیم با این دو نوعش نه با یک نوع. و در هر نوع هم یک قید وجود دارد. شکل ندارند، اما قانون محفوظ است. الا شرطا احل حراما او حرم حلالا، الا صلحا احل حراما، روشن شد؟

س: ظاهرا همه جا نمی توانیم صلح را بیاوریم. در نکاح مثلا می شود گفت

ج: نه نمی شود آنجا دلیل داریم.

ببینید آنها بحثهای دیگری است. ببینید بعضی از عقود چون دارای آثار خاصی هستند، لذا یک آثار مثلا فرض کنید نکاح، از آن عقود است که قابل فسخ نیست. عقود دیگر قابل فسخ هستند، شما کتاب را فروختید، بعد فسخ بکنید. نکاح چون قابل فسخ نیست. فسخ نکاح منحصر به طلاق است. دست شما نیست فسخ بکنید. وقتی دست شما نبود که فسخ بکنید، محدودیتش زیادتش می شود. حالا انشاء الله در خلال...

س: در دائم این جور است، موقت کسی طلاق نمی دهد.

ج: چون موقت شکل عقدش این طور است. اصلا شکلش موقت به زمان است. ولذا طلاق توش نیست، مگر هبه مده، چون شکل دارد.

علی ای حال کیف ما کان ما این بحث را انشاء الله فکر می کنم اجمالا، چون این بحث

س: نکاح هم فسخ دارد

ج: نکاح تعبد آمده در جنون و اینها تعبد آمده

س: عین باشد، برص باشد،

ج: خب اینها عرض کردم تعبد دارد. اگر تعبد نبود فسخ نمی شد. فسخ دارد اما با تعبد، بدون تعبد نمی شود.

علی ای حال متعرض کلمات مرحوم آقای خویی ابتدائاً شدیم. بعد کلمات مرحوم آقای سید یزدی یا بعضی عبارات ایشان. و شش قسم ایشان حقوق را تقسیم به شش قسم کرده بودند. مطلق حقوق را از کتب اهل سنت خواندیم. عرض کردیم مسئله تنویه حقوق و انواع حقوق در رساله حقوق حضرت سجاد(ع) آمده. اینها سابقه دینی در روایات ما دارد قبل از اینکه اهل سنت... این توضیحات گذشت. رسیدیم به عبارات مرحوم نائینی.

نائینی مصر است که حق با حکم سنخا فرق می کنند. خوب دقت کنید. سنخا در وعاء اعتبار به خلاف آقای خویی. آقای خویی کلماتشان بر خلاف نائینی است. و از آن طرف هم ایشان حرفی را که شهید در قواعد دارد که حق قابل اسقاط است ایشان معیار قرار می دهد. لذا به مرحوم سید یزدی اشکال وارد می کند. اینکه در این صفحه فما افاده السید فیها شیعه ایشان می گوید که این مطلب ایشان به اصطلاح قابل قبول نیست؛ چون گفته بعضی از حقوق قابل اسقاط نیستند. می گوید چطور می شود حق باشد و قابل اسقاط باشد.

و العجب انه رحمه الله في صدر المسئلة يعرف الحق بانه نوع من السلطنة ومرتبة ضعيفة من الملك، بل نوع منه و صاحبه مالك لشيء يكون امره اليه، و مع هذا يقسم الحقوق الى ما يقبل الاسقاط و ما لا يقبل. فانه لو لم يقبل الاسقاط فكيف يكون له السلطنة، اگر اسقاط نکند چطور سلطنت دارد، سلطنت چطور تصور می شود؟ و بالجمله قوام الحق، بعضی عبارات را نمی خوانیم، گاهی کم و زیاد می خوانیم، بقابلیته للاسقاط؛ این خلاصه کلام ایشان.

اصلاً ایشان می گوید به قول ما فصل حق این است. اصلاً ماهیت حق این است که قابل اسقاط باشد.

و هذا بخلاف الحكم، ایشان اساس کار را بر این می‌داند، حکم قابل اسقاط نیست، حق قابل اسقاط است. این خلاصه مطلبی که ایشان ... البته ایشان در کلامش دارد که خلاصه‌اش این است که حق یک درجه ضعیف از ملک است. یا یک سلطه ضعیف است. این خلاصه کلمات مرحوم نائینی. البته عرض کردم مرحوم نائینی یا این آقایانی که اسمشان را گفتیم، اینها در ضمن شرح عبارت مکاسب متعرض شدند.

و توضیح دادیم که از آقایان معاصر عده‌ای اصلاً در این باره رسائل دارند. یک کتابی هست به نام بلغة الفقیه، این خوب است، اجمالاً، خدا رحمت کند مرحوم آقای آسید محمد بحر العلوم، از سادات معروف بیت بحر العلوم است. پسر مرحوم آقای آسید علی بحر العلوم. ایشان کتابی دارد به نام بلغة الفقیه، تازه هم چاپ شده، چاپ سابق هم دارد، چاپ جدید هم دارد با تقریرات باز از خود خاندان بحر العلوم. رساله اولش فرق بین حق و حکم است. خیلی مفصل آنجا متعرض شده

س: حق الولایه مثلاً مجازاً می‌گویند؟

ج: حالا انشاء الله یواش یواش بگذاریم ما چیز گفته بشود.

س: انتقال هم به تبع همان اسقاط هست؟

ج: اسقاط یا انتقال؟ نه انتقال اضافه می‌خواهد. اسقاط مطلبی است. انتقال نکته می‌خواهد، انتقال هم مجانی باشد یا با پول، نکته می‌خواهد. الان بحث ما انتقال با پول است. بستری که در فقه الان وارد شدیم به مناسبت اینکه آیا حق با پول منتقل می‌شود یا نه؟ به ازاء پول قرار می‌گیرد، یا خود حق عوض بشود، ثمن بشود، به این عنوان.

بحث الان این است، لکن رفتیم روی باز از بحث خارج شدیم روی تحقیق حق.

از بزرگوارانی که رساله مستقلاً در باب حق و حکم و ملک به اصطلاح مرقوم فرمودند، مرحوم آقای آشیخ محمد حسین اصفهانی یا یفرماید به اینکه معروف به کمپانی. البته این رساله تا آنجایی که من مطلع نمی‌دانم در آثار ایشان دقت نکردم، تاریخ ندارد توش که چه تاریخی ایشان نوشتند. چون در اخذ اجرت بر واجبات تاریخش را گفتیم. ۱۳۴۷ بود ظاهراً یا ۵۲ بود. مثلاً ده پانزده سال، ده

دوازده سال قبل از وفات ایشان. چون در آن بحث اخذ اجرت بر واجبات، ایشان آنجا هم یک رساله مفصلی داشتند که یک مقداری از عبارات ایشان را از متن رساله ایشان خواندیم.

در اینجا هم ایشان در شرح عبارت مکاسب، وارد نشدند. چون خودشان رساله‌ای در حق و حکم داشتند، آن رساله را اینجا آوردند. مرحوم نائینی رساله نیاورده، شرح عبارت ۱۷:۲۶ است یا آقای خویی. مرحوم آشیخ محمد حسین یک رساله مستقلی در حق و حکم نوشتند که این در حدود مثلاً چهار برگ است چهار ورقه است که هشت صفحه باشد، حالا یک چیزی کمتر. و مفصل وارد این بحث شدند و سعی کردند این موضوع را مستقلاً محل بحث قرار بدهند.

عرض کردم در این باره رسائل و کتب و عده‌ای هم در این کتابهای مثل چیست اسمش، قواعد فقهی و اینها هم متعرض شدند. در این بحث زیاد شده یعنی.

و یک توضیحی هم از لحاظ تاریخی سابقاً عرض کردیم. عرض کردیم تا آنجایی که من می‌دانم الان نسبت کلی نمی‌دهم. به نظرم نخستین کسانی که حق را به عنوان ما یقبل الاسقاط مرحوم شهید در قواعد باشد، شهید اول. به نظرم قبل از ایشان ندیدم جایی، ایشان اول دارد. بله، مرحوم ایشان مرحوم آقای اصفهانی البته این رساله ایشان در حق و حکم در اول مکاسب ایشان است. مرحوم آقای اصفهانی حاشیه بر مکاسب محرمه ندارند کلاً. بحث اخذ اجرت بر واجبات که در رساله محرمه آمده در مکاسب محرمه، ایشان در آن موضوع رساله‌ای دارد، آخر جلد این چاپ کردند، آخر مکاسبشان، حاشیه، آن جلد دوم. اما راجع به حق و حکم شرح ماتلو یک رساله‌ای داشتند، اول اینجا چاپ کردند. این جلدی که ایشان دارند، از همان اول وارد بحث بیع شدند. مکاسب محرمه ندارند.

فایده فی تحقیق حقیقه الحق و ما يتعلق به؛ حالا من یک مقدار عبارت ایشان را... مرحوم آقای من چون در خلال بحثها گاهی اوقات نظر ایشان را مطرح می‌کنیم. اولاً ایشان می‌گوید که ربما يجعل الملك، وارد بحث ملک شدند که گفتیم آقای خویی هم متعرض شدند. اشاره کردیم دیگر چون نمی‌خواهم وارد، ربما يجعل الملك من المقولات العرضیه بمعنا اما چون جده از مقولات به اصطلاح نه گانه عرضی له یا ملک هم می‌گفتند غالباً در کتابها جده آمده. المعبر عنها بالملک و له، فی فن المعقول به تعبیر، و اما بمعنی الاضافه،

نظراً الی، مثال ابوت یا بنوت، چون ابوت نسبت متکرر دارد به قول آقایان. لتکرر النسبة بینهما، بله، این مطلب را که از مقوله اضافه است، این الان صفحه‌ای که دست من است، نمی دانم کتاب ایشان چاپ جدید شده، این رساله چاپ جدید شده یا نه، من چون خبر ندارم، این در صفحه ۵ است، در صفحه ۷ یک برگه بعد، وسط صفحه، این اضافه را آنجا نقل می کند. بعضی الاکابر فی شرح هدایه ۲۰:۱۸، شرح هدایه ملا صدرا که در جوانی نوشته. بعد ایشان می گوید که نه این از چیز است، از مقوله اضافه است. و قال بعده فی کتاب، البته اینجا که جده گرفته، و کتاب آخر، مراد ایشان از کتاب آخر خود اسفار است. عرض کردیم در چاپ جدید اسفار جلد ۴ صفحه ۲۲۳ آنجا ایشان، عبارت ایشان اسم نمی برد، مرادش صاحب اسفار است.

غرض این مقوله جده و مقوله اضافه را به این ...

و اما در مقولات عرضی احتمال سوم، بمعنا السلطنة المساوق لقدرة علی تقلیب المتن، تقلیب دگرگون کردن، عین معذرت می خواهم. مثلاً و تقلبه، فیکون من مقولة کیف، ظاهراً تا آنجایی که من ذهنم می آید ملکیت از مقوله کیف باشد، ایشان قائل هستند. البته بعد در صفحه بعدی ایشان می گوید این احتمالش نیست، خیلی نادر، حرف روشنی نیست. در حقیقت همان دو مقوله اول.

بعد ایشان می گوید و الكل باطل، خود ایشان می گوید هر سه مقوله نیست.

بعد وارد بحث می شود که آقایان مراجعه کنند دیگر نمی خواهیم وارد بحث شویم.

بله، اول و دوم، بله. ایشان بعد ایشان می گوید و ربما یتوهم ان الملك العرفی و الشرعی من الامور المتزاعیه، چون مرحوم شیخ هم دارد که ملک را از مقوله انتزاع می داند. الموجود بوجود منشأ انتزاعها، و منشأ الانتزاع احد امور؛ دیگر حالا من بخواهم یکی یکی عبارت ایشان،

غرض فقط این را می خواستم بگویم که ایشان در اول مطلب، البته ملک را ایشان قبول می کند که امر اعتباری است. ایشان آخر قبول می کند که امر اعتباری است. اشاره هم به ملکیت حق و اینها می کند. آخرش ایشان می گوید که ملکیت، ملکیت اعتباری است. دیگر چون از بحث ما خارج است، وارد نمی شویم.

س: اینجا گفتند انتزاعی است؟

ج: نه انتزاع را از منشأ انتزاع گرفتند. گفتند انتزاعی بعد وارد منشأ انتزاع شدند که کدام یکی است.

و اما الحق، چون دیگر آن فقط می خواستم اشاره ای بکنم یک نکته ای هم بعد می خواهم عرض بکنم. و اما الحق، اصلاً بحث ما چون در ملک نبود، نمی خواستم، فقط اشاره از ایشان نقل بکنم.

و اما الحق فله فی اللغة معانی کثیره و المظنون رجوعها الی مفهوم واحد، البته حق در لغت عربی اینجوری است که هم مصدر است حق یحق حقاً، و هم حق مخفف کلمه حاقق است مثل بر. بر یعنی بار. و لذا ایشان به معنای مصدری به معنای ثبوتی گرفته است. و هو الثبوت حق به معنای ثبوت و هو بالمعنا وصفی ثابت، بمعنی المبدأ هو الثبوت و الحق بمعنی الوصفی هو الثابت. و بهذا الاعتبار يطلق الحق علیه تعالی، می گویند حق تعالی روی این جهت است، ثبوت به بافضل انحاء الثبوت، دیگر بحث افضل حالا این تعبیر در حق تعالی قصور هست یا نه، آن بحث دیگری است.

بله، بعد ایشان که بله، و يطلق علی الکلام، و الکلام الصادق حق لثبوت مضمونه فی الواقع، و یحق الله الحق، آیات مبارک را ایشان می آورد، یحق الله الحق، یعنی یثبت، و کان حقاً علينا نصر المومنین، ای ثابت علينا. و حق القول علی اکثرهم یعنی الی آخره. ایشان می فرماید در مجموعه اصطلاحات و استعمالاتی که شده آن وقت بله، ایشان وارد این بحث می شود. دنبال این که مثلاً حق دارای معانی مختلف است. بعد ایشان می فرمایند که به اعتبار، تا اینکه می آید بله، نعم الثابت تارة حکم و اخرى ملک کما فی صدق الحق علی الملک در باب قضاء، در آنجا می گوئیم حق این است یعنی باعتبار ثبوت علی المدعی علیه.

و الثالثة السلطنة و اشباهها من الاعتبارات ثابتة للشخص؛ آن وقت ایشان البته متوجه شدند که یک نکته ای در حق هست، می خواهند این نکته را تنبیه پیدا کردند درست بکنند.

خوب دقت کنید، ایشان می گوید حق یک نوع سلطنت هست، یک نوع سیطره هست، نه خود سلطنت، سلطنت به اعتبار اضافتها الی الشخص. این توجه مطلب، دقت کنید.

و السلطنة و اشباهها من الاعتبار الثابتة للشخص؛ در باب حق این طور حساب می کنند. این به شخص، بیان آن نفس الثبوت، بگوئیم یک شیئی ثابت است، سلطنت مثلا، من دون اضافته الی شیء غیر قابل اعتبار صحیح، اگر به شخص در نظر، بل هو لغو، چون سلطنت که فی نفسه هست.

من حیث عدم الاثر لاعتبار الثبوت المطلق، فلا بد من اضافته الی شیء لیکون اعتبار ثبوت شیئی بشیء، و من الواضح ان موارد الحق، خوب دقت بکنید، هنوز وارد تعریف حق نشده، رفتند روی موارد حق و متعلقات حق و ... می خواهیم بگوئیم منهج یک مقداری در روش علمی باید تجدید نظر بشود این است. شما اول تعریف بکنید بعد بیافتید موارد اثر و متعلقات و این حرفهایی که می خواهید بگوئید.

اصلا لا يكون قابلة لاعتبار ثبوتها للشخص بنفسها. فلا معنا لاعتبار الثبوت الارض للشخص، بل الصحيح اعتبار ثبوت الملكة؛ ثبوت به تنهایی نیست. آن سیطره او، او سلطنته علیها، این عبارت ملکه او سلطنته شبیه عبارت مرحوم نائینی است. چون ایشان فرمودند حق بر عین بر ملک هم گفته می شود، بر عین هم گفته می شود. ایشان می خواهد بگوید حق به این معنا اعم است. من مالک زمین باشم، یا فقط سیطره بر او دارم. کما لا معنا لاعتبار ثبوت الفسخ مثلا، فان معنا اعتبار ثبوت بنفسه، اعتبار کون الشخص فاسقا، مع ان المراد، اثبات کونه مالکا له او مسلط علیه، فسخ یعنی این، خیار یعنی این.

و هكذا فی سائر الموارد، حالا ایشان از این راه و از این راه آسان می خواهند وارد تعریف بشوند. فلا محال يجب ان يكون الثابت امرا اعتباريا متعلقا بمورد الحق؛ این به اصطلاح قدیم ها می گفتند اینها غالبا تعریفات دوری هستند. الحق امر اعتباری متعلق به مورد الحق، خب حق هم... می گوئیم یک نوعی ابهام گاهی در کلمات اینها است.

کالملك او السلطنة او اضافة اخرى، بله، بعد هم باید این که بخواهیم یک شیئی را ثابت بکنیم باید بله، حق، مراد ما وجود حقیقی نباشد. چون اگر وجود حقیقی باشد لغو است. امر حقیقی را که نمی شود در مقام اعتبار. بعد وارد اینکه خداوند متعال ملکیت خدا به چه قسم است و وارد آن بحثها می شود که اصلا کلا از بحث ما خارج است.

بعد به یک مناسبتی وارد کیفیت ولایت نبی هم می شود. بعد وارد کیفیت ولایت الامام هم می شود. بعد وارد کیفیت ولایت الفقیه هم می شود در همین بحث حقوقی که ایشان متعرض شدند که طبعاً من اینها را نمی خوانم؛ چون از محل کار ما خارج است. آقایان اگر خواستند مراجعه کنند.

بعد تا اینجا ایشان وارد بحث های دیگر می شود. تا به این مطلبی که ایشان حالا من می خواهم این که حالا حق گاهی می آید که ملک هست، ملک نیست، و آن اقسام حقوق را بعد متعرض می شویم. آن که امروز می خواهم تا این وقتی که باقی مانده بخوانیم، بله، و لذا ربما يقال، احتمالاً عرض کردم چون مرحوم آقای آشیخ محمد حسین نظرشان به کلمات مرحوم نائینی زیاد است. خوب به حسب رتبه هم مقدم بودند. چون آشیخ محمد حسین خودشان شاگرد آخوند هستند. مرحوم آقای نائینی خودش را به حساب هم دوره و هم مرتبه آخوند می دانند. شاگرد آخوند نیست، این که بعضی کتب آوردند نائینی شاگرد آخوند است، نه ایشان شاگرد آخوند نبودند. به هر حال ایشان می گوید و لذا ربما يقال ان الحق مرتبة ضعيفة من الملك؛ این را می خواستم بخوانم. این همان حرف نائینی است. عرض کردم یک وقت دیگری هم حالا کمی خسته هم شدیم، معروف بود که ایشان چاپ شده رساله ای در مشتقشان برای مرحوم نائینی فرستاده بودند، یا یکی از طلبه ها برده بود یا خودش، بعد مرحوم نائینی که خوانده بودند گفته بودند باید ایشان بیاید پای منبر ما بنشیند. این طور نقل کردند از مرحوم نائینی.

ربما يقال ان الحق مرتبة ضعيفة من الملك؛ و اول مراتب الملك؛ یعنی حق اولین مرتبه ملک است. عرض کردم بعدها یک اصطلاح دیگری هم به آن اضافه کردند. حق ملک نپخته است، ملک خام است، ملکی است که هنوز پخته نشده، به قول ایشان اول مراتب. امروز فعلاً نظر ما روی این عبارت است تا فردا بقیه نکاتی که در عبارات ایشان هست، توضیح داده بشود.

ایشان می گوید که ربما يقال ان الحق مرتبة ضعيفة من الملك، و اول مراتبه؛ فعدم كون الخمر او الارض ملكا يراد به كسائر الاملاك؛ مراد ایشان از خمر در اینجا، خیال نکنیم ایشان اشکال در ملکیت خمر دارد. مراد ایشان از خمر در این خمر الف و لام عهد ذکر می دارد، قبلش نخواندیم، این خمر مرادش سرکه ای است که خمر شده. اگر شما در خانه سرکه ای داشتید، تبدیل به خمر شد، ملک شما نیست،

اما حق دارید شما، حق اختصاص دارید؛ چون سرکه اش مال شما بود. پس مراد ایشان از کلمه خمر در اینجا فعدم کون الخمر یا زمین ملکا، این زمین هم مراد تحجیر، یعنی اگر یک زمینی را گرفت دورش سنگ گذاشت، آجر چینی کرد، سنگ چینی کرد، مراد از ارض، این عدم کونه ملکا یراد به کسائر الاملاک، لا الملك بهذه المرتبة الضعيفة، آن خمر به مرتبه ضعیفه ملک است نه خمر مطلقا. خمر ملک نیست. خمری که سابقا سرکه بود، زمینی را که دورش حیازت نکرده، اما دورش سنگ چینی کرده، فقط سنگ گذاشته است. این اگر سنگ چینی کرد، حق دارد، حق تحجیر. اما اگر آمد احیاء کرد آن وقت ملک است. زمین قبل از احیاء ملک نیست، بعد از احیاء ملک است. اما بعد از تحجیر حق است. اگر تحجیر کرد، سنگ گذاشت دور و بر زمین حق پیدا می کند. اما اگر احیاءش کرد ملک پیدا می کند.

س: سرکه که خمر نمی شود، خمر سرکه می شود.

ج: حالا می گویند چرا آن طرفش هم می شود یک چیزی توش می اندازند شراب می شود.

حالا به هر حال

س: ۳۲:۴۷

ج: حالا دیگر حالا آن بحث اینجا دستگاه شراب سازی نداریم.

لا الملك بمرتبة الضعيفة، من تمام بحثم این است. مرحوم آقای آشیخ محمد حسین می خواهد به این حرف مرحوم نائینی اعتراض بکند. روشن شد؟ مرحوم آقای اصفهانی می خواهند به این حرف مرحوم نائینی که مرتبة ضعيفة من الملك اشکال بکند. عرض کردم چون تاریخ ندارد این رساله، الان نمی دانم در دوران جوانی نوشتند! در اواخر عمر نوشتند! فعلا در ذهنم نیست، یعنی مراجعه هم نکردم.

و فیه ایشان اشکال می کند مرحوم آقای اصفهانی، ان حقيقة الملك سواء كانت من مقولة الاضافة، او مقولة الجدة، لیس لها مراتب مختلفة؛ چه از مقوله جده باشد چه اضافه مراتب مختلفه ندارد، بشدت و الضعف، حتی یكون اعتبارها فی موارد مختلفا باعتبار مرتبة

قوته تارة و ارتباط مرتبة ضعیفه اخرى؛ بگوئیم اگر مرتبه قوی بود، اسمش ملک است، مرتبه ضعیف بود اسمش حق است. اصلا این دو تا مقوله قابل قوت و ضعف نیستند.

بیانه، بعد وارد این بیان می شوند. طبعا من نمی خوانم. آقایان مراجعه کنند. آن وقت ایشان می گوید مقوله اضافه، كما حقق فی محله لیس لها وجود، این خب اعراض همین طور، وجود استقلالی بل تابعة للمقولة التي، آهان نکته مقولی اش است نه نکته به لحاظ شهرت. تعرضها الاضافة، فان كانت من مقولة تختلف بشدت و الضعف کالکیف مثلا فلا محال تتصف مقولة الاضافة بهما تبعا، مثل حرارت. آن وقت وارد این می شوند. مقوله جده را هم که اصلا می گویند قابل اتصاف نیست به هیچ وجه، به قوت و ضعف، قابل اتصاف هست به زیاده و تقیصه. مثل اینکه انسان مثلا لباس پوشیده، تغمص یا تعمق، یا مثلا لحاف رویش انداخته، مثلا التحاف، التحاف به لحاف، این بیشتر می شود اما قوت و ضعف ندارد جده.

بحث من سر این است که مرحوم آقای آشیخ محمد حسین اشکال می کند به مرحوم نائینی که شما چرا می گوئید مرتبة ضعیفه؛ چون این اگر از مقولات باشد در دو مقوله ای که محل کلام است، آنجا قوت و ضعف مطرح نیست. چطور شما می گوئید سلطنت ضعیفه، ملک ضعیف حق است، ملک تام، ملک قوی ملک است. چطور این را می گوئید؟ اشکال ایشان.

فان، بعد مثال می زند. بعد هم دنبال، فان شخص هذا المانع بله... فلا معنا، یک سه چهار سطر را حذف کردم. فلا معنا لدعوی تفاوت مراتب الملك شدتا و ضعفا، البته ملک در اینجا مراد جده است. و اما زیاده و نقصا، فهو اجنبی اما نحن فیه که خب چون اصلا نباید می خواندیم چون بنا بود رد بکنیم.

س: معتقد بودند این بحثها باعث شفاف تر شدن می شود؟

ج: نه من تعجبم می شود که چرا حالا،

ج: می دانم حالا اجازه بفرمایید حرف من، بحث من سر این است که شما سه چهار صفحه قبل در تعریف ملک فرمودید یک عده گفتند مقوله جده است معروف، یک عده هم گفتند مقوله اضافه. خودتان هم احتمال دادید مقوله کیف باشد. بعد هم فرمودید و الكل باطل. آخر الكل باطل؛ خب چهار صفحه فاصله، اگر فرمودید الكل باطل، هم اضافه باطل است هم جده و هم کیف. و این عین عبارت ایشان است دیگر. اما من مقوله فلان فلان و كل باطل. اگر الكل باطل شما چطور می آید اشکال می کنید به نائینی که اگر از مقوله اضافه باشد و قوت و ضعف ندارد و مقوله جده باشد. مقوله اضافه هم باشد یک ... خب اینها اصلا

س: ۳۷:۰۲

ج: خب خود نائینی هم قائل نیست. ملک اعتباری می داند. آخر جدل باید مقبول طرف مقابل باشد.

س: یعنی ایشان اصلا مقولی نمی داند؟

ج: نمی داند خب. می گوید ولکل باطل

س: نه آقای نائینی را می گویم

ج: نه نمی داند خب. البته یک جا دارد جده اعتباریه، جده را به کار برده اما اعتباریه. با کلمه اعتبار.

این را که ایشان، من هدفم این بود چون وقت هم تمام شده، آخر شما پنج شش صفحه می فرمایید بعد ولکل باطل.

س: با یک مستشکل فرضی مثلاً یکی گفته جده است، آن را هم باید رد کند، تمام اقوال را باید رد

ج: خب شاید او نگفته قوی و شدید. ضعیف و شدید نگفته. می گوید این که کسی گفته حق مرتبه ضعیفه اگر مقوله اضافه باشد، این

شدت و ضعف درش بعضی از صورش متصور است. اما در اینجا، اگر مقوله جده باشد، زیاده و کم و زیاد تصور می شود، اما شدید و

ضعیف تصور نمی شود.

.....
بعد هم خود ایشان می گوید، خود ایشان، نعم کونه بمعنا اعتبار سلطنة الوضعیه، ممن يجعل الملك غير السلطنة، ممن يجعل الملك، لا مانع منه. این در اگر اعتباری باشد. خب اگر گفتیم همین سلطنت اعتباری است. خب این چه مانعی دارد که اعتبار شدت و ضعف بکنند؟

چون وقت تمام شد فردا انشاء الله. اصلا برای ما تعجب آور است که ایشان در

س: تکلیفش با خودشان مشخص نیست

ج: نه، خب این آخر یک جوری است قضایا دیگر

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین